

رای پرونده نوارسازان:

تضادها و اشکالات!

احمد بشیری

دستگاه قضائی کشور ما، با آنکه تاریخچه نسبتاً کوتاهی دارد، مانند هر دستگاه قضائی دیگر، شاهد برگزاری محاکمات پرسروصدا و جنجالی بسیاری بوده که چگونگی رسیدگی به آن محاکمات و آراء صادره، مدتها «نقل مجالس» و «نقل محافل» مردم کشور، از عارف و عامی بوده است.

حتی در میان سی سالگان مردم ما هم، می توان کسانی را دریافت که یک یا چندبار، در جلسات این محاکمات حضور یافته اند و از شکوه و ابهت هیأت قضاة، فضای موقر و متین سالن دادگاه، جامه های رسمی براق دوزی شده ویژه قضاة، دادستان ها، دادیاران، وکلاء مدافع که هر کدام از آنها، با نشانه هائی خاص، شأن و مقام قضائی یا اجتماعی کسانی را که آن جامه ها را برتن داشتند، به خوبی نشان می داد، چگونگی رسیدگی سنگین و مطمئن دادگاه و بسیار خصوصیات دیگر، خاطراتی به یاد دارند.

در آن هنگام، دادگاه، برحسب این که به کدام گناه رسیدگی می کرد، از یک تا پنج تن قضائی داشت و مخصوصاً در جرائم سیاسی، مطبوعاتی، جنایات و... حتماً دادگاه با حضور هیأت پنج نفره قضاة برگزار می شد و صدالبته، ضرورتاً هیأت منصفه نیز در پیشگاه دادگاه حاضر می شد که به هنگام، اظهار نظر کند.

امروز، دیگر از آن فرّ و شکوه، در دستگاه قضائیه، خبری نیست. دیگر قضائی، با لباس رسمی، در جلسه دادگاه دیده نمی شود و از هیأت قضاة هم اثری بر جای نمانده است، بلکه در تمام دادگاه ها، برای رسیدگی به هر گناهی، تنها یک قضائی (با هر مدت سابقه و هر میزان دانش قضائی) دادگاه را اداره می کند. بازپرسی می کند، محاکمه می کند، رای می دهد، اجراء می کند و... و بستگی دارد به بخت و اقبال

اصحاب دعوی و طرفین متخاصمین که پرونده شان، زیر دست کدام قاضی، و با چه بضاعت علمی و چه طاقت جسمی، قرار گرفته باشد!

آنها که با دستگاه قضائیه و شیوه کار آن و قوانین پیچیده حاکم بر امور قضائی، آشنائی و آگاهی دارند، نیک می دانند که دادگاه تک قاضی، خاصه آنگاه که به یک پرونده مهم و قابل توجه رسیدگی کند، چه پرتگاه ژرفی است برای اصحاب پرونده و قاضی دادگاه و اوج و حقیقت کار رسیدگی، از کجا است تا به کجا؟



امیر فرشاد ابراهیمی
کدام یک از اقرارهای او صحیح است؟ آنچه در نوار بیان کرده، یا آنچه بعداً گفته است؟

با همه این اوصاف، از سالیان گذشته تاکنون، بارها و بارها شاهد تشکیل دادگاه های مهم و پرسر و صدا بوده ایم که عموماً با تصدی یک نفر قضائی، اداره می شده و به صدور رای انجامیده است که پرداختن به ریزه کاری های آن دادگاه ها و آراء آنها، حال و مجالی خاص می خواهد و موضوع سخن امروز ما هم نیست.

بسی گمان، یکی از مهم ترین و پرسر و صداترین پرونده بیست سال اخیر، پرونده

معروف نوارسازان بوده است که چندی پیش، رسیدگی کوتاه مدت آن پشت درهای بسته، برگزار شد و در حالی که متهمان پرونده، چشم به راه دریافت رای دادگاه بودند، بامداد یکی از روزها، آنها که گذارشان به بساط روزنامه فروشان افتاد، عنوان درشت و سیاه سرتاسری صفحه اول یکی از روزنامه ها، به چشمشان خورد که: «متن کامل حکم دادگاه، درباره باند مخوف نوارسازان» و بدین گونه، از سرنوشت متهمان پرونده، آگاه شدند.

در رای مفصل و پُرپیمانه دادگاه، سخن، پیرامون ارتکاب بزه های افتراء، نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی دور می زند با این کوتاه سخن که کسی، نزد دو تن وکیل دادگستری، اقراریر و اظهاراتی به زبان کسانی، کرده است و وکیلان، سخنان او را، روی نوار ویدیویی ضبط کرده و نوارها را، به مقامات رسمی کشور سپرده اند.

دادگاه، برخی از متهمان را، عموماً به حبس تعلیقی و وکیلان دادگستری را، به علاوه حبس، به محرومیت از شغل وکالت محکوم کرده است.

بی درنگ، چند نکته، در خور یادآوری است:

۱- هرکس گناهی کرده است، باید به کیفر برسد.

۲- دفاع از هر گناهکاری، با خودش است.
۳- آرمان ما، از نوشتن این مقاله، نقد اصولی است و بس و هر پاسخی به دستمان برسد، سپاسگزار خواهیم شد.

اینک به بررسی مفاد رای دادگاه می پردازیم:

یک - نشر چیست؟

الف - نشر در لغت

در فرهنگنامه های زبان پارسی، به ساده ترین سخن، نشر و نشره چنین معنی شده

است:

پراکنده کردن، پراکنده ساختن خبر، ورقه‌ای که بر آن چیزی بنویسند یا چاپ کنند و میان مردم پخش کنند. (۱)

از این معانی ساده، می‌توان دریافت که تحقق نشر، به گروه نیازمند است یعنی رساندن یک خبر یا نوشته، به آگاهی گروهی از مردم. پس، اگر کسی، سخنی را، از کسی شنید و آن را در گوشی یا محرمانه به شخص دیگری رسانید، به این کار نمی‌توان گفت نشر و اگر آن سخن، دروغین بوده است، مشمول عنوان نشر اکاذیب نمی‌شود، بلکه می‌توان گفت حمل اکاذیب، و حامل را هم، نباید به نام ناشر زیر پیگرد قانونی درآورد زیرا که مبنا و محمل قانونی ندارد.

ب- نشر در قانون

مواد ۶۹۷ و ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی، بی‌آنکه نشر را، تعریف کرده باشد، تلویحاً آن را معنی کرده است، آنجا که می‌گوید:

ماده ۶۹۷- «هرکس به وسیله اوراق چاپی یا خطی، یا به وسیله درج در روزنامه و جراید، یا نطق در مجامع، یا به هر وسیله دیگر، امری را، صریحاً به کسی نسبت دهد یا آنها را منتشر نماید...»

ماده ۶۹۸- «هرکس به قصد اضرار به غیر، یا تشویش اذهان عمومی یا مقامات رسمی، به وسیله نامه یا شکوائیه، یا مراسلات یا عریاض یا گزارش یا توزیع هرگونه اوراق چاپی یا خطی، با امضاء یا بدون امضاء اکاذیبی را اظهار نماید، یا... به عنوان نقل قول، به شخص حقیقی یا حقوقی یا مقامات رسمی تصریحاً یا تلویحاً نسبت دهد...»

چنان‌که از فحوای مطالب دو ماده بالا برمی‌آید، معنی قانونی نشر، همان است که در فرهنگنامه‌ها آمده است، یعنی رسانیدن خبر یا سخنی، به گروهی نامحدود و بی‌شمار.

جالب توجه است که ماده ۶۹۷ و ماده «منتشر» و ماده ۶۹۸ کلمه «اظهار» را به کار برده است که کارهای متهمان پرونده نوارسازان، مصداق هیچ یک از معانی یاد شده نیست.

نشر نیست، زیرا که متهمان صریحاً گفته‌اند که نوارهای ویدیویی را، دست بالا، به وزیر کشور و شورای امنیت ملی داده‌اند آن هم به صورت کاملاً محرمانه که کسی جز خودشان و آن مقامات مسئول از کم و کیف موضوع، آگاه

نشده است و اشخاص انگشت‌شماری هم که از قضیه بوئی برده‌اند، آن را در جایی بازگویی نکرده‌اند.

اگر اقرار بعدی امیرفرشاد ابراهیمی مبنی بر دروغ‌پردازی بودنش صحت دارد، پس به چه دلایل رای بر محکومیت متهمان (پرونده نوارسازان) داده شده است؟

اظهار نیست، چون متهمان اظهارات شخص دیگری را، بر روی نوار ویدیویی یا صوتی ضبط کرده‌اند و بی‌آنکه در آن دخل و تصرفی کرده باشند، عین نوار را فوراً، به مقامات رسمی کشور رسانده‌اند و از خودشان، چیزی به آن نیفزوده‌اند.

اگر گفته شود، به هر روی، مطالب این نوارهای ویدیویی و... سر از جاهای دیگری درآورده و به آگاهی دیگران نیز رسیده است، پاسخ این است که در متن رأی دادگاه آمده است که تمام روایت‌هایی که از سخنان متهم اصلی پرونده به صورت‌های گوناگون پراکنده شده است، با هم یکسان نیست و هر روایتی، در مقایسه با روایات دیگر، افزونی‌ها و کاستی‌هایی دارد و این می‌رساند که از چند دست گوناگون، نسخه‌های مختلف گفتار متهم ردیف یک پرونده، به بیرون درز کرده است و تا دلیلی خرسندکننده و گمان‌شکن نباشد، نمی‌توان بار گناه رسانیدن همین نسخه‌های چندگانه و انگشت‌شمار را، به دست اشخاص ناشناس و مآلاً، سطح اجتماع، به گردن متهمان پرونده انداخت.

از سوی دیگر، در رأی دادگاه، اقراری از متهم ردیف یک پرونده، می‌خوانیم که از هر روی تکان‌دهنده و قابل تأمل است، او گفته است:

«دروغگونی و این‌که دیگران خیال کنند فرد مهمی هستم، بزرگ‌ترین بیماری من بود. مرتضی (آوینی) داشت درماتش می‌کرد که رفت. آقای محمدی‌نسب روحانی بود ولی لباس نمی‌پوشید. احساس کردم می‌توانم بر روی محمدی‌نسب حساب باز کنم و او مورد اعتماد است ولی افسوس که این بار نیز استادی نبود؟

من فردی بودم که خودم می‌دانستم مثلاً نمره شش در حالی که همه فکر می‌کنند من در نمره بیست هستم.

اما حقیقت این‌که من بدبختم و فیلم بازی می‌کنم.

می‌گفتم می‌روم لبنان ولی در اصل، می‌رفتم قم و یا مشهد و یا جنوب.

من، همان آدم عوضی بودم که همه خیال می‌کردند حتی نماز شب خوان هستم، اما شاید نماز یومی‌هم را هم، نمی‌خواندم.

خلاصه هنوز حس عجیب و غریب خودنمایی و خودارضایی در من بود.

همه خیال می‌کردند من، امیرفرشاد ابراهیمی، لیسانس سینما دارم، بوسنی و لبنان و... رفته‌ام، افسر نیروی قدس سپاه هستم، مثلاً خیلی راحت می‌توانم پیش آقا بروم و یا خیلی راحت می‌توانم هر کاری دلم می‌خواهد انجام بدهم.

خودم، از خودم بدم می‌آمد. دیگر خودم، از خودم فراری بودم. نمی‌دانستم آن آدمی هستم که بچه‌ها فکر می‌کنند، یا اینی هستم که خودم می‌دانم.

از جنبه (موعود) نیز بدم می‌آمد. مثلاً همه فکر می‌کردند من، رفته‌ام پیش آقا و اجازه تأسیس آن را گرفته‌ام، ولی این خبرها نبود که من عوضی کجا و ملاقات خصوصی با آقا کجا؟ من، فقط هنرپیشه خوبی بودم. من مریض بودم، مریض واقعی. در دم، کثیفی روحم بود. گناه، ذره ذره، روحم را خبیث کرده بود.

این را، دیگر می‌دانستم خیلی بدبخت هستم. من فقط هنرپیشه خوبی هستم و پس.

من، به هرکس که رسیده بودم، می‌گفتم شغلم چیزی است. بعضی خیال می‌کنند، توی

سپاه هستیم. بعضی‌ها، خیال می‌کنند تو اطلاعات. بعضی‌ها خیال می‌کنند توی مجمع تشخیص مصلحت یا بیت مشغولم، پدرم کارمند نیروی هوایی است.

به خیلی‌ها، می‌گفتم که پدرم، از فرماندهان نیروی هوایی است.

به بعضی‌ها هم، می‌گفتم توی ستاد کل قوا است. به بعضی‌ها می‌گفتم روحانی است و توی افغانستان است.

به بعضی‌ها هم می‌گفتم از فعالان حزب‌اللهی هستیم. به بعضی‌ها، می‌گفتم از فعالان جناح راست هستیم و با فعالان این جناح، مثلاً حاج آقا مهدوی کنی یا حاج آقا عسکروادادی، ارتباط دارم و جلسات متعدد، با اینها دارم.

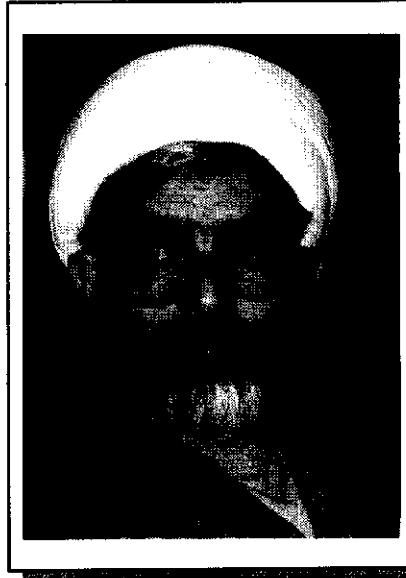
همیشه، طوری رفتار می‌کنم که خیال کنند صدمه، از اینی که هستیم، بالاتریم و برای رسیدن به این خیال، هر کاری که بگید، می‌کنم ولی هیچ وقت، چیزی نشده‌ام تا حالا. به هر جایی می‌روم، فقط یک هفته‌ای می‌مانم و برایم جالب است، چون بعد از آن، انگار باید بروم به آن جای بالاتر.

بعضی وقت‌ها، کارهایی می‌کنم که به نظر خودم، احمقانه است. بعدها می‌آید، مثلاً یکپو شروع می‌کنم به مردم آزادی و مزاحمت تلفنی و یکپو شروع می‌کنم به دزدی از کیف پول دوستانم.

کار خلاف، با خونم عجین شده... هر کاری که انجام می‌دهم، فقط برای مطرح کردن خودم هست و بس و هیچ نیت و تقریبی پشت آن نیست. این، آنقدر ادامه دارد که حتی تا نماز جمعه رفتن و هیأت رفتنم هم، ادامه دارد. خدا نکند آدم ساده و زودبآوری گیر بیاورم. آنقدر دروغ و خالی، به او می‌گم تا این‌که اصلاً خیال کند من قبله عالم هستم و همین، مثل خوره، به جانم می‌افتد، چراکه همیشه، نگران هستم یک روزی، دروغ‌هایم رو شود. آن روز، چه افتضاحی می‌شود؟»

اگر این شایعه را که اقرار بر فوق، تحت شرایطی خاص و برای لوٹ کردن ادعاهای قبلی امیرفرشاد ابراهیمی، از او گرفته شده است، منتفی بدانیم، در این صورت این اقرار، که از پرونده دیگری، در پرونده نوارسازان نقل شده است، به اندازه یک جلد کتاب قطور، قابل بحث و بررسی است.

اگر این اقرارها، در شرایط طبیعی و با اراده آزاد گوینده، بیان شده باشد، باید پذیرفت که



حجت‌الاسلام دکتر رهامی
او جز تحویل نوار اعترافات فرشاد ابراهیمی
به مقامات عالی کشور چه کار دیگری کرده
که مستوجب مجازات شناخته شده است؟

گوینده یا نویسنده این سخنان، یا بسیار باهوش، دغل، پشت‌هم‌انداز و فریبکار است و یا از نظر روحی، شدیداً بیمار و به زبان ساده، دیوانه است و در هر دو حال از لحاظ شخصیت‌شناسی، در خور مطالعه دقیق و علمی.

اگر شخصیت اول را دارد، سخنانش هیچ اعتباری ندارد و نباید مورد اعتناء و اهمیت قرار گیرد زیرا که در همه حال، هرچه بگوید و بکند، در گفتار و کردارش، همواره: «دو پیمانۀ آب است و یک چمچۀ دوغ» و اگر شخصیت دویم را دارد، که از نظر روحی، به شدت بیمار است و باید در یک بیمارستان روانی بستری و معالجه شود و باز هم هرچه گفته و کرده، از روی عمد و اختیار نبوده است و نباید به آنها کمترین اهمیتی داده شود چه رسد به این‌که یک عده از بندگان خدا را هم، به پای رفتار و گفتار او، بسوزانند و گذشته از این، از دیدگاه فقهی و قانونی هم: بر دیوانه، حُرّجی نیست!

در عین حال، جای این پرسش مهم نیز هست که متهم اصلی پرونده، با هر شخصیتی که فرض شود، قدرت آن را داشته است که دیگران را، بفریبد و ساعت‌ها، پای سخنانش بنشانند تا جایی که آنها را وادار کند از گفته‌هایش نوار صوتی یا فیلم ویدئویی و... نیز فراهم کنند.

در این صورت، از کجا معلوم است که او، پیش یا پس از مراجعه به متهمان پرونده

نوارسازان، به دیگران هم، مراجعه نکرده و به توسط آنان، از سخنان و خاطرات راست یا دروغ خودش، فیلم یا فیلم‌هایی ویدئویی فراهم نکرده است که همزمان با تهیه فیلم‌های ویدئویی موضوع پرونده نوارسازان، در سطح اجتماع پراکنده شده و یا احياناً به خارج از کشور، راه یافته باشد؟

در این باره، بخشی از متن رأی دادگاه، روشنگر و هشداردهنده است که:

«دادگاه، همچنین، نوارهای ویدئویی تهیه شده از متهم، امیرفرشاد ابراهیمی، توسط وزارت اطلاعات و پس‌رونده محصولی (گزارشات ارسالی متهم به وزارت اطلاعات) وی را ملاحظه و بررسی نمود.

در اولین نوار ویدئویی، که به مدت ۱۵ دقیقه است و در شهریور ماه ۱۳۷۷ تهیه شده و مربوط به جریان پرونده ایراد ضرب و شتم وزیران محترم دولت می‌باشد، متهم به ذکر خصوصیات اخلاقی و رفتاری و مشکلات روحی خود پرداخته است و در نوار دوم، که مدت آن حدود ۳ ساعت است و در اوایل آبان ماه ۱۳۷۸ تهیه شده و مربوط به تحقیق از متهم در رابطه با حادثه کوی دانشگاه و سایر مسایل می‌باشد، متهم ادعاهای مشابه بی‌شماری را مطرح می‌کند که متن آن، با متن نوارهای ویدئویی منتشر شده، کاملاً متفاوت است.

در گزارشات ارسالی نیز، متهم سعی و تلاش نموده که به وزارت اطلاعات، گزارش کذب و خلاف واقع بدهد و برای افرادی که با آنها اختلاف داشته، ایجاد مشکل نماید.

در بررسی دست‌نوشته‌های متهم نیز ملاحظه شد که بعضی از ادعاهای مطرح شده در نوارهای ویدئویی و کاست صوتی، کاملاً متفاوت است با دست‌نوشته‌های متهم و این امر، دلیل دیگری است بر دروغ‌گویی وی و کذب بودن ادعاهایش»

و در جای دیگر از رأی دادگاه می‌خوانیم: «از جمله موارد ادعائی گوینده و تهیه و تنظیم و منتشرکنندگان نوارها، که افتراء محسوب است، ادعای ترور آقای نوری در مشهد و تهران، ادعای ایراد ضرب و جرح افراد فعال در ستادهای انتخاباتی، با چاقو، انتساب ارتباطات نامشروع و مفاصد اخلاقی به عده‌ای، ادعای سرقت‌های مسلحانه و غیرمسلحانه و... می‌باشد که هیچ‌کدام را، نه گوینده و نه متهمان دیگر، نتوانسته‌اند اثبات نمایند و بالعکس، گوینده (متهم امیرفرشاد

ابراهیمی) در تحقیقات، تمامی موارد را، خلاف واقع و کذب و ناصحیح اعلام نموده است» درباره غرض و انگیزه اصلی متهم ردیف یک، برای تهیه کاست و نوار ویدیویی و... نیز، این سخنان او، جالب است:

«... خوب، من احساس می‌کردم که در حق من، جفا شده است و ظلم کرده‌اند به من و من هم، هیچ راهی ندارم برای احقاق حق و این‌که بروم از مجاری مربوطه، به تظلم‌خواهی بپردازم و از روی همین موارد بود که به خودم حق می‌دادم به طریقی، از اینها انتقام بگیرم.» «خوب، محسنی هم، در این وسط معرکه، یکهو پیدایش شد و آتش مرا، بیشتر کرد و محرکی شد برایم، فهم پیش خودم این‌طور استنباط می‌کردم که مگر نه این‌که «فمن اعتدای علیکم، فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدای علیکم»؟ پس، به سراغ دشمنان آن جریان مافوق رفتیم و اینها را، به هم بافتم و مربوط کردم و تحویل آنها دادم.»

«امروز، اقرار می‌نمایم، درست است که اختلاف من با آنها، بر سر امر به معروف و نهی از منکر بود ولی در واقع، پس از آن‌چه که کشیدیم، بغض و غرض، چشمانم را گرفته بود و بنده، این فیلم را، نه از روی نیت اصلاح، که از روی انتقام، تن به ضبطش در دادم...»

از جمع‌بندی تمام مطالبی که گذشت، این نتایج به دست می‌آید که متهم اصلی پرونده: اولاً - فردی، وابسته به یکی از گروه‌های سیاسی فعال در کشور است یا بوده است.

ثانیاً - به علل و انگیزه‌های شخصی، از دستگاه مخدوم یا از همگنان و هم‌اندیشان خودش، رنجیده خاطر بوده و کینه آنان را در سر می‌پرورانیده و به فکر انتقام گرفتن بوده است.

ثالثاً - برای دروغ‌بافی و به اصطلاح «خالی‌بندی» بیدی‌طولا، واستعدادی به سزا دارد. رابعاً - برای خالی کردن عقده‌های دلش و به دیگر سخن، انتقام گرفتن، به هر دری زده و به هر شخصی روی آورده، تا سرانجام، سر و کارش با دو تن وکیل دادگستری افتاده است که آنها، برای فراهم آوردن دلایلی در جهت دفاع در پرونده‌هایی که در دست دارند، در تلاش و تکاپو بوده‌اند.

وکیل، قانوناً مجاز است که برای دفاع از دعوایی که برعهده گرفته است و یا برای رهانیدن موکلش از چنگال اتهامی که به پای او بسته شده است، دست به هرگونه تلاش مشروعی بزند و از هر جا که دستش برسد، برای

در این پرونده، دادگاه بین شخص حقیقی و حقوقی فرقی نگذاشته و به جای اشخاص حقیقی که نامشان در سخنان امیرفرشاد آمده، با دریافت شکایت اشخاص حقوقی، وارد رسیدگی شده است

خرسندگردانیدن قضاة دادگاه، دلیل و مدرک فراهم کند و در این راه، محدودیتی برای او نیست. به هنگامی که هریک از دو وکیل یاد شده، پرونده‌ای بزرگ و پرماجرا، در دست داشته و در تب‌گردآوری دلایل محکمه‌پسند، می‌سوخته است، متهم ردیف یک، نخست، با پادرمیانی پدرش، سپس با پای خودش، به نزد این وکیلان می‌رود و می‌گوید: من از رازهایی آگاهم که به پیشبرد پرونده‌های شما کمک می‌کند و آماده‌ام که همه آنها را، با شما در میان بگذارم و پس از مقدماتی، ناگزیر، سخنان این شخص، بر روی نوار صوتی و ویدیویی ضبط و از آن جهت که آن سخنان، ظاهر سیاسی مهمی داشته است، نوارها، به فاصله زمانی بسیار کوتاهی، عیناً به مقامات مسئول و مهم کشوری سپرده می‌شود که درباره راست و دروغ بودن سخنان ضبط شده، با وسایل و امکاناتی که دارند، بررسی و موشکافی کنند.

تا اینجا، از دیدگاه حقوقی و قانونی محض، نه تنها هیچ اتفاق بدی نیفتاده و هیچ کار خلافی صورت نگرفته است، بلکه کار این دو وکیل، گرچه برای پرونده‌های خودشان، آن نتایجی را که می‌پسوسیده‌اند، به بار نیاورده، ولی برای

مقامات رسمی سیاسی و امنیتی کشور، خدمتی شایان قدردانی به شمار می‌آید زیرا که آنها را، از وجود یک فرد بالقوه خطرناک برای امنیت و اعتبار کشور و مسئولان امور، آگاه گردانیده‌اند و کار آنان، از جهت ضبط سخنان یک شخص و سپردن آن به مقامات مسئول کشور، مطلقاً دارای وصف مجرمانه نیست.

اما ناگهان، و چند روز پس از تهیه نوارها و سپرده شدن آنها، به مسئولان رده بالای کشور، ورق، به زبان وکیلان و به دنبال آنان، برای هرکسی که به گونه‌ای، دستش، آن نوارها را لمس کرده است، برگشته و همه آنها، زیر پیگرد مقامات امنیتی و قضائی درآمده‌اند و صدالبته، کمی دیرتر، از گوشه و کنار، اشخاص حقیقی یا حقوقی به عنوان شاکی وارد میدان شده‌اند و بگیربگیری آغاز و به دنبال آن صدور قرار بازداشت‌ها، یکی پس از دیگری به متهمان تفهیم شده است.

به هر فرجام، دادگاه، پس از برگزاری هشت جلسه رسیدگی، رأی خود را صادر کرده است. رأی دادگاه، بسیار دور و دراز، و از مطالب تکراری و ناپایسته، بسیار غنی است و خواندنش، حوصله‌ای فراوان و وقتی بی‌پایان می‌خواهد و صرفنظر از شیوه نوشتاری ویژه‌اش و برخی سقپ‌های املاتی که دارد، بیشتر به یک گزارش تحقیقی اداری، درباره یک حادثه اجتماعی می‌ماند نه یک رأی دادگاهی فنی و تخصصی و تصمیم قضائی!

خواننده رأی، گذشته از آنکه مجبور می‌شود در متن رأی، روایت‌های گوناگون و یک‌نواخت و خسته‌کننده یک داستان را، به تفصیل و به کرات و مراتب بخواند، ضمناً، این توفیق را هم می‌یابد که دقایقی، پای درس حقوق جزا بنشیند و درباره تفسیر مواد قانون مجازات، تلمذ و استفاضه کند:

چه خوش بود که برآید به یک کرشمه دوکار زیارت شه عبدالعظیم و دیدن یار خلاصه این‌که این رأی، شاهکار و نمونه‌ای است آشکار، از اطناپ مُیل و ایجاز مَحَل. و اگر از لحاظ طول و تفصیل، با تمام آراء صادره از دادگاه‌های کشور، در گذشته و حال مقایسه شود، اگر مطول‌ترین رأی تاریخ قضائی ما، نباشد، بی‌گمان یکی از طولانی‌ترین آنها است و اگر بخواهیم درجه اهمیت آراء دادگاه‌ها را، از حیث حجم مطالب مندرج در آنها، طبقه‌بندی کنیم، شک نیست که رأی دادگاه نوارسازان، یکی از مهم‌ترین آراء قدیم و جدید، به شمار می‌رود.

توضیح بیشتر این است که: رأی دادگاه، هفت صفحه کامل و تیپ، از یک هفته‌نامه را، با قطع ۳۵×۵۷/۵ سانتی‌متر و با مطالبی، به حجم حدود ۴۵۰۰ سطر و هر سطر به طول ۷ سانتی‌متر، پر کرده است و خواندن این همه مطلب، به ساعت‌ها وقت نیازمند است که کمتر کسی فرصت یا حوصله آن را پیدا می‌کند که رأی را، از سر تاته، بخواند!

تضادها و اشکالات

از سوی دیگر، در این رأی، بیش از ۴۴۰۰ سطر، تنها ذکر مطالب تکراری و شرح وقایع است تا جایی که حتی عین مطالب شکوائیه‌های شاکیان نیز، در متن رأی، قید شده است (که ضروری نیست) و کمتر از ۱۰۰ سطر آن، مرتبط به تصمیم‌گیری دادگاه است که بیش از نصف این بخش هم، به نقل مفاد مواد قانون مجازات و تفسیر آنها، اختصاص یافته و نتیجه‌گیری نهایی رأی، در حدود ۳۰ سطر جای گرفته است! جوهره رأی دادگاه، در این عبارات خلاصه می‌شود:

۱- «اتهام اول متهمان مذکور، ایراد افتراء است که با توجه به محتوای نوارهای کاست (صدا) و ویدیو و متن‌های پیاده شده منتشر شده آنها، چندین مورد ادعای بیان شده از سوی گوینده و تهیه و تنظیم و منتشرکنندگان (متهمان) جرم محسوب است.»

۲- «دومین اتهام متهمان پرونده، نشر اکاذیب است...»

دادگاه، پس از نقل مواد قانونی و شرح و تفسیر آنها، سپس چنین نتیجه گرفته است که: «... با توجه و عنایت دقیق به اظهارات و دفاعیات و اقرار و اعترافات صریح و ضمنی متهمان، در تمامی مراحل تحقیقات مقدماتی و دادرسی و اظهارات و لوابیح وکلای محترم آنها، بزه‌های انتسابی شرکت در ایراد افتراء و نشر اکاذیب را، در مورد همه متهمان، محرز و مسلم دانسته و...»

آنگاه، دادگاه، دو وکیل دادگستری متهم پرونده، «... هر یک را به تحمل ۱۵ ماه حبس تعزیری، با احتساب ایام بازداشت قبلی...» محکوم کرده و ضمناً درباره آنها، «... به عنوان متمیم حکم تعزیری، حکم محرومیت و ممنوعیت... به مدت ۵ سال از شغل وکالت، صادر و اعلام...» گردیده است و در پایان رأی آمده است که: «... دادگاه، با توجه و ملاحظه وضع



شیرین عبادی
با وجود لایحه قانونی استقلال کانون وکلا و مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام آیا می‌توان وکیل دادگستری را در محاکم عادی محکوم و وی را از شغل وکالت محروم کرد؟

اجتماعی و سوابق زندگی و اوضاع و احوالی که متهمان... مرتکب جرم شده‌اند و با حصول شرایط مندرج در قسمت الف ماده ۲۵ ق.م.ا و به استناد و رعایت مواد ۲۵ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۲ ق.م.ا، قرار تعلیق مجازات (حبس تعزیری)... به مدت ۴ سال صادر و اعلام می‌نماید تا چنانچه متهمان مذکور، در طول مدت ۴ سال، مرتکب جرایم مزبور و یا جرایم مستوجب محکومیت مذکور در ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی نشوند، محکومیت‌های حبس فوق‌الذکر، بلااثر گردد...»

در اینجا، نکاتی در خور یادآوری است:

۱- بزه‌های افتراء و نشر اکاذیب، قانوناً از جرایم قابل گذشت است و شروع به تعقیب این‌گونه جرایم، نیازمند شکایت شاکی یا مدعی خصوصی است و مدعی‌العموم، نمی‌تواند رأساً و بدون دریافت شکایت از شخص زیان دیده، وارد رسیدگی شود.

۲- در متن گفتار انتشار یافته از زبان متهم ردیف یک پرونده، همه‌جا، از شخص حقیقی بدون عنوان رسمی یا اجتماعی او، نام برده شده است، در این صورت، شکایت اشخاص حقوقی مانند برخی از سازمان‌های رسمی کشور، از موارد رسیدگی کیفری نیست زیرا که موقعیت اشخاص، از حیث حقوق شهروندی به اعتبار شخص خودشان، یک چیز است و از لحاظ عنوان و سمت رسمی و اداری، چیزی دیگر، ولی

در پرونده مورد بحث، دادگاه بین شخص حقیقی و حقوقی فرقی نگذاشته و به جای اشخاص حقیقی، که در سخنان متهم ردیف اول، نامشان آمده است، با دریافت شکایت اشخاص حقوقی محل خدمت آن اشخاص حقیقی، وارد رسیدگی شده است.

اگر بخواهیم از دیدگاه حقوقی و قضائی به این مورد بنگریم، می‌توانیم بگوییم که دادگاه، بدون دریافت شکایت از شاکی خصوصی، به امری، از حقوق خصوصی رسیدگی کرده است و در نتیجه بیشترینه گردش رسیدگی پرونده و رأی دادگاه، اگر از نظر قانونی، بی‌اعتبار هم نباشد، سؤال برانگیز است.

۳- سخنانی که در نوارهای صوتی و تصویری ضبط شده، تماماً از زبان متهم ردیف اول پرونده شنیده شده است و پرکنندگان نوارها، هیچ‌گونه تصرفی در مطالب ضبط شده نکرده‌اند. وانگهی، در میان متهمان، کسانی هستند که فقط نوارهای پر کرده را، از تهیه‌کنندگان آنها دریافت کرده‌اند بدون آنکه از مطالب پر شده در آنها، اطلاعی داشته باشند.

با توجه به مطالب بالا، و با این‌که می‌دانیم از دیدگاه منطقی و قانونی، افتراء زدن، قائم به شخص است، فرض «شرکت» تهیه‌کنندگان نوارها و مهم‌تر از آن، دریافت‌کنندگان آن نوارها، در گناه افتراء و آن هم در صورتی که گوینده سخنان، یک شخص حقیقی معین و معلوم است، و طرف‌های افتراء نیز، تماماً اشخاص حقیقی هستند، چگونه متصور است؟

۴- پیشتر، درباره «نشر» و «نشر اکاذیب» توضیحاتی داده‌ایم، اینک، باز می‌پرسم، در حالی که از سخنان شخص معین و معلومی که هنوز زنده است، سخنانی، بر روی یک یا دو حلقه نوار ضبط و آن نوارها نیز، عیناً در اختیار مقامات مسئول کشور گذاشته شده است، به فرض آنکه تمامی آن سخنان ضبط شده، دروغین هم باشد، چگونه و با کدام منطبق حقوقی یا عقلی، می‌توان به این کار، که در نهایت اختفاء و احتیاط انجام گرفته است، عنوان «نشر» یعنی اطلاع‌رسانی به همگان، داد؟

اگر گفته شود مطالب موضوع نوارها در میان مردم پراکنده شده است، پاسخ این است که با کدام دلیل خرسندکننده، انجام این کار، به متهمان پرونده می‌چسبد؟ و از کجا معلوم شده است که دست‌های دیگری هم، خارج از پرونده و محدوده دادگاه، در نشر اکاذیب مورد نظر دادگاه، دخالت نداشته‌اند که دادگاه تاکنون

توانسته است ردپائی از آنها بیابد؟

۵- در رأی دادگاه آمده است: «... اظهارات و اعترافات متهمان، به شرح صفحات قبل، مشخص می‌کند که آنها، عالماً و عامداً (با قصد و سوءنیت) مرتکب جرائم افتراء و نشر اکاذیب شده‌اند...»

سؤال این است که:

اول - تهیه‌کنندگان نوارها، همگی، به سادگی و بی‌شیله پیله گفته‌اند که چون می‌پنداشته‌اند می‌شود از سخنان متهم ردیف اول پرونده، برای پرونده‌هایی که وکالت آنها را برعهده دارند، کسب دلیل کرد، سخنان او را ضبط کرده‌اند و پس از آنکه دریافته‌اند آن سخنان، برای وکلاء قابل استفاده نیست، عین مطالب ضبط شده را به مقامات رسمی کشور سپرده‌اند. بنابراین، عناصر معنوی قصد و سوءنیت از کجای کارهای تهیه‌کنندگان و مخصوصاً دریافت‌کنندگان نوارها، احراز می‌شود؟ آیا صرف گوش فرا دادن به سخنان کسی (خواه راست، خواه دروغ) و دست بالا، ضبط کردن آن سخنان، کاشف از قصد مجرمانه یا سوءنیت شنونده یا ضبط‌کننده است؟ اگر پاسخ آری است، با کدام دلیل و مدرک قانونی؟!

دویم - آیا برای رساندن نوارهای پر شده از سخنان متهم ردیف اول، به مقامات مسئول، بی‌آنکه بیش از چند نفر، آن هم به صورت محرمانه و ضرورتاً، از چگونگی کارها آگاه شده باشند، عنوان نشر برانزده‌تر است یا نقل و آیا برای جابه‌جا کردن این نوارهای پر شده از سخنان دروغین، مناسب‌تر آن است که بگوییم نشر اکاذیب یا نقل اکاذیب؟ (البته، در معنی کنونی) و آیا در قوانین ما، برای نقل اکاذیب به کیفیت بالا، کیفری معین شده است؟ در کجا؟

سیم - هم متهم ردیف اول پرونده صریحاً اعتراف کرده است که شخصی است فریبکار و دروغگو، هم دادگاه به این حقیقت آشکارا، توجه و اشاره کرده است که: «... در بررسی دست نوشته‌های متهم نیز، ملاحظه شد که بعضی از ادعاهای مطرح شده در نوارهای ویدیویی و کاست صوتی، کاملاً متفاوت است با دست نوشته‌های متهم و این امر، دلیل دیگری است بر دروغگویی وی و کذب بودن ادعاهایش...» هم ضبط‌کنندگان سخنان متهم، در آخر کار، دریافته‌اند که از او رودست خورده و اغواء شده‌اند. در این صورت، عقل و منطق حکم می‌کند که بپذیریم، متهمان ضبط‌کننده سخنان متهم ردیف یک، همگی در تله نیرنگ‌های او،

گرفتار شده و واقعاً بدون علم و اطلاع، از این‌که با فردی دروغباف و چاخان روبه‌رو شده‌اند، ناخودآگاهانه دست به کاری زده‌اند.

سؤال ایسن است که آیا در مورد فریب‌خوردگی متهمان، جای هیچ برخورد و ارفاق قانونی وجود ندارد و آیا نمی‌شود پذیرفت که کار آنان، غیر عمدی و ناآگاهانه بوده است و طبعاً، در خور کمک و بخشایش و یا ارفاق بیشترند و آیا قانون در همه مورد جرایم غیر عمدی، چنین سخت‌گیر و بی‌گذشت است؟ متأسفانه در تمامی موارد بالا، تحقیق عمیق و استنتاج و استدلال دقیق دیده نمی‌شود و رأی دادگاه از این جهت، جای خالی بسیار دارد.

اما در خصوص محروم کردن وکلاء متهم، از پرداختن به شغل وکالت، جای حیرت و شگفتی بیشتری است.

نخست، چند ماده از «لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری» مصوب ۱۳۳۳ نقل می‌شود تا دریافت مطلب، آسان‌تر گردد:

ماده ۱۴ - «رسیدگی به تخلفات وکلاء و کارگشایان دادگستری، به عهده دادگاه انتظامی وکلاء است.»

ماده ۱۵ - در صورتی که رئیس دادگاه یا دادستان شهرستان و یا رئیس دادگاه استان یا دادستان، تخلفی از وکیل مشاهده نمایند، که قابل تعقیب باشد، باید مراتب را، کتباً به دادرسی انتظامی وکلاء اطلاع دهند.

در صورتی که دادرسی مزبور، موضوع را، قابل تعقیب تشخیص دهد، پرونده را، با صدور کیفرخواست، به دادگاه انتظامی وکلاء ارجاع می‌کند و در غیر این صورت، نظر خود را، با ذکر دلیل، به دادستان اطلاع می‌دهد و اگر دادستان مزبور، به نظر دادرسی انتظامی وکلاء تصمیم نشد، رأساً از دادگاه انتظامی وکلاء رسیدگی به موضوع را، تقاضا می‌نماید.

ماده ۱۶ - هرگاه وزیر دادگستری، به جهتی از جهات، وکیل را، قابل تعقیب دانست، می‌تواند از دادگاه انتظامی وکلاء با ذکر دلایل امر، تقاضای رسیدگی نماید و نیز در صورتی که به حکم دادگاه مزبور تسلیم نباشد، می‌تواند تقاضای تجدیدنظر کند.

ماده ۱۷ - از تاریخ اجرای این قانون، هیچ وکیلی را، نمی‌توان از شغل وکالت معلق یا ممنوع نمود، مگر به موجب حکم قطعی دادگاه انتظامی.

ماده ۱۸ - در صورتی که وزیر دادگستری،

یا رئیس هیأت مدیره کانون وکلاء به جهتی از جهات، اشتغال وکیل مورد تعقیب را، به کار وکالت، مقتضی نداند، می‌تواند از دادگاه انتظامی وکلاء تعلیق موقت او را، بخواهد و دادگاه، موظف است در جلسه خارج از نوبت، به این درخواست رسیدگی نموده و در صورتی که رأی بر تعلیق صادر شود، این رأی قابل اجراء خواهد بود و همچنین در صورت درخواست ۶ نفر از اعضای هیأت مدیره کانون، رئیس کانون مکلف است از دادگاه تقاضای تعلیق وکیل مورد تعقیب را بنماید.

از رأی مزبور، وکیل معلق می‌تواند تقاضای تجدیدنظر نماید و نیز از رأی عدم تعلیق، وزیر دادگستری یا رئیس کانون وکلاء، حق تقاضای تجدیدنظر دارند.

برای تکمیل مقال، بخشی از ماده واحده «مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام در خصوص انتخاب وکیل توسط اصحاب دعوی» نیز نقل می‌شود:

تبصره ۳ - وکیل، در موضع دفاع، از احترام و تأمینات شاغلین شغل قضاء، برخوردار می‌باشد.

لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری، یک قانون خاص است و هنوز هم به اعتبار و قوت قانونی خودش باقی است و می‌دانیم که قانون عام نمی‌تواند قانون خاص مقدم‌التصویب را، رأساً و بدون مجوز قانونی جدید، نسخ یا نقض کند، در این صورت:

۱- در صورتی که طبق نص صریح ماده ۱۷ لایحه قانونی استقلال وکلای دادگستری که می‌گوید «از تاریخ اجرای این قانون (سال ۱۳۳۳) هیچ وکیلی را، نمی‌توان از شغل وکالت معلق یا ممنوع نمود مگر به موجب حکم قطعی دادگاه انتظامی»، دادگاه عمومی، با کدام مجوز و اختیار قانونی، وکلای دادگستری را، بی‌آنکه قبلاً درخواست سلب صلاحیت آنان را، از دادگاه انتظامی وکلای دادگستری کرده و از آن دادگاه، در این باره رأی لازم صادر شده باشد، زیر پیگرد قانونی درآورده و آنان را محاکمه و بدتر از آن، از شغل وکالت محروم کرده و به علاوه، مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام را، در خصوص مصونیت قضائی وکلای دادگستری، نادیده گرفته است؟ و از این اینها گذشته، دادگاه عمومی که برای صدور حکم تحریم شغلی وکلاء دادگستری، «صلاحیت ذاتی» نداشته، این مشکل قانونی را، چگونه حل کرده است؟

۲- محروم گرداندن وکیل از شغل وکالت،

یعنی تنها وسیله امرار معاش او، به مراتب، شدیدتر و رنجبارتر از مجازات حبس تعلیقی است زیرا که با این محرومیت، تمام رشته‌های زندگی مادی و معنوی وکیل، از هم گسیخته و اعتبار و حیثیت اجتماعی او، یکسره نابود می‌شود و چنین محرومیتی، در حقیقت تشدید مجازات است نه تمهیم مجازات بلکه خود، یک مجازات مستقل است. بنابراین، دادگاه، با کدام دستاویز قانونی، چنین حکمی را، درباره وکلای مذکور صادر کرده است؟

۳- برابر تبصره اصلاحی ماده ۱۹ ق.م.ا: «نقاط اقامت اجباری محکومان، توسط وزارت دادگستری و شورای امنیت کشور، تعیین و به قوه قضائیه اعلام می‌گردد».

در رأی دادگاه، متهم ردیف یک پرونده (امیر فرشاد ابراهیمی)، «... به تحمل دو سال حبس تعزیری... در زندان یزد، به صورت تبعید...» محکوم گردیده است.

اگر شهرستان یزد در شمار تبعیدگاه‌های شناخته شده از سوی وزارت دادگستری و شورای امنیت کشور است که هیچ، و اگر نیست، دادگاه، چگونه این شهرستان را، به عنوان محل تبعید محکوم یاد شده، معین کرده است.

۴- مطلب بسیار مهمی که قطعاً از توجه دادگاه، به دور مانده، ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی است که می‌گوید:

«ماده ۶۲ مکرر - محکومیت قطعی کیفری، در جرایم عمدی، به شرح ذیل، محکوم علیه را، از حقوق اجتماعی محروم می‌نماید و پس از انقضاء مدت تعیین شده و اجرای حکم، رفع اثر می‌گردد:

۱- محکومان به قطع عضو در جرایم مشمول حد، پنج سال پس از اجرای حکم.

۲- محکومان به شلاق، در جرایم مشمول حد، یک سال پس از اجرای حکم.

۳- محکومان به حبس تعزیری بیش از سه سال، دو سال پس از اجرای حکم...»^(۲)

ماده ۶۲ مکرر ق.م.ا از سویی مخصص ماده ۱۹ آن قانون است و از سوی دیگر، متمم یا مکمل آن و برابر این ماده قانونی است:

اولاً- چون مجازات اصلی وکلای دادگستری محکومیت یافته، حبس تعزیری کمتر از سه سال است، اساساً مشمول تمهیم مجازات محرومیت از حقوق اجتماعی، نمی‌شوند.

ثانیاً- در صورت شمول تمهیم مجازات، مدت آن نباید از دو سال بیشتر باشد.

ثالثاً- مجازات تمهیمی محرومیت از حقوق

اجتماعی، موکول و منوط است به صدور حکم قطعی و انقضای مدت اجرای آن و به دیگر سخن، تعیین مجازات یاد شده، از حقوق دادگاه تجدیدنظر است که حکم قطعی صادر می‌کند نه دادگاه نخستین.

سؤال این است که آیا دادگاه، در صدور رأی خود، به نکات بالا توجه کرده است؟ چگونه؟ و اگر توجه نکرده است چرا؟

۵- با کمال حیرت دیده می‌شود که پیش از آنکه حکم دادگاه، به محکومان پرونده ابلاغ شده باشد، و بدتر از آن، پیش از آنکه حکم صادره قطعی شده باشد، تمام مفاد آن در جرایم کشور انتشار یافته است! این کار، برخلاف موازین قانونی و عرف اخلاقی جامعه است، چرا دادگاه اجازه ارتکاب چنین کار خلاف قانونی را به جرایم داده و موجب هتک حرمت متهمانی گردیده که هنوز وضعیت آنها از صورت اتهام خارج نشده است؟

۶- جای شگفتی است که دادگاه، در حالی که به استدلال کافی نبودن مجازات و به عنوان نیمه مجازات، وکلاء دادگستری را، به مدت پنج سال از شغل وکالت محروم می‌کند ولی در همان حال، ۱۵ ماه حبس تعزیری آنان را، مشمول تعلیق می‌داند در این صورت این حالت گوسه ریش‌پهن در عرف و منطق حقوقی و قضائی، چه حکمی خواهد داشت؟

هنگامی که مجازات اصلی، برابر رأی دادگاه، مشمول تخفیف کلی قرار می‌گیرد، معنی کار این است که حتی تحمل همان مجازات هم، برای محکوم سنگین و غیرعادلانه است و شایسته است که به حالت تعلیق بماند، در این حال، معنی محروم گردانیدن آنها از اشتغال به شغل وکالت، و به سخن دیگر، تعیین یک مجازات جدید و شدید برای آنان، چیست؟

هرچند که به نظر ما، هیچ یک از متهمان پرونده نوارسازان، مرتکب هیچ گناهی که برابر قوانین موجود، مشمول تعقیب و کیفر باشد، نشده است و متهم ردیف اول پرونده هم، اگر از سر دیوانگی یا خودنمایی، سخنانی گفته، چنانچه سخنانش در خور اعتناء باشد، هنوز دروغین بودن آنها، در پیشگاه دادگاه به اثبات نرسیده است، (که اگر هم به اثبات برسد، فقط خود او، قابل تعقیب کیفری است نه دیگران، اما، با فرض درست بودن اتهام همه آنها، هنگامی که دادگاه، تحمل مجازات اصلی خود معین کرده را، برای متهمان سنگین و غیرعادلانه می‌داند (که هست) و درباره آنان تخفیف کلی قائل می‌شود

و قرار تعلیق مجازات صادر می‌کند، معنی محکوم کردن وکلای محکوم شده، از شغل وکالت، یعنی تنها ممر معاش آنان چیست و کجای این تحریم شغلی هراسناک، از لحاظ شدت اثر شخصی و اجتماعی، با شرایط آن تعلیق مجازات، قابل مقایسه و برابری است؟ و از سوی دیگر، در صورتی که دادگاه، در واقع امر، تمام متهمان (به جز متهم ردیف اول) را، به یک چشم دیده و با اندکی تفاوت، به یک مجازات محکوم و برای همه‌شان، قرار تعلیق مجازات صادر کرده است، علت رو داشتن تبعیض نسبت به دو وکیل دادگستری محکوم شده چیست؟

از سوی دیگر، برابر ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی: «محرومیت از بعض یا همه حقوق اجتماعی و اقامت اجباری در نقطه معین، یا ممنوعیت از اقامت در محل معین، باید متناسب با جرم و خصوصیات مجرم در مدت معین باشد...» محروم گردانیدن وکلای دادگستری، چه تناسبی با محکومیت آنان و چه قرابتی با خصوصیات شخصی و اجتماعی آنان دارد و آیا دادگاه، با قائل شدن این محرومیت درباره وکلای دادگستری، محکومیت آنان را، از ۱۵ ماه حبس تعلیقی، به ۵ سال حبس تردیلی به اضافه ۱۵ ماه حبس تعلیقی، تشدید نکرده است؟ درباره کاستی‌های پرونده و رأی دادگاه نوارسازان، بیش از اینها می‌توان گفت و نوشت و: «هم فزون آید اگر، چونانکه باید، بشمری» اما مجال اندک ما، اجازه اطاله کلام را، ازین بیشتر نمی‌دهد و ناچاریم دامن سخن را، واچینیم.

بدبختانه در سال‌های اخیر، بی‌اعتنایی به اصول و ضوابط قانونی و عرف‌های قضائی و اداری، برای برخی از کار بدستان قضائی و اداری ما، یک نوع تفاخر و بزرگ‌نمایی شده است و در پاره‌ای اوقات، قانون‌شکنی مبدل به گونه‌ای مسابقه گردیده است که جای تأسف است.

در چنین اوضاع و احوالی، باید دعا کنیم و امیدوار باشیم که حکومت قانون بر همه شئون زندگی ما، سایه بگستراند و مستقر گردد و اجتماع از این هرج و مرج و نابسامانی تلخ و رقت‌بار، رهایی یابد.

ایدون باد



۱- فرهنگ معین - فرهنگ حمید

۲- خلاصه اظهارات متهم ردیف اول به روز ۷۷/۶/۲۰ در پرونده مخومه ۴۸۵/۶/۷۷

۳- قانون اصلاح دو ماه و الحاق یک ماده و یک تبصره به قانون مجازات اسلامی.